

اصل رحمت در حکمرانی از منظر قرآن

محمد جواد ارسطاً*
سیداحمد حبیب‌نژاد**

چکیده

هر نظریه‌ای در باب حاکمیت، بر اصول و قواعدی مبتنی است که بنیان‌های آن نظریه را در ساحات و حوزه‌های گوناگون مشخص می‌نماید. در این میان، نظریه اسلام در باب حاکمیت، بر پایه بنیان‌های و حیاتی استوار شده است که از کتاب، سنت و عقل، قابل استخراج می‌باشد. یکی از مهم‌ترین مبانی دیدگاه اسلام در موضوع حاکمیت، اصل رحمت است که به عنوان یک اصل و قاعده، کمتر توجه شده، به ندرت به جنبه‌های اجتماعی آن و آثاری که در فقه سیاسی و حقوق عمومی بر جای می‌گذارد، توجه شده است. مقاله حاضر می‌کوشد با استفاده از آیات قرآن کریم، پس از تبیین مفاد اصل رحمت و ادله آن، به جایگاه محوری این اصل در تعامل خداوند با مخلوقاتش بپردازد و از آنجا لزوم رعایت این اصل به وسیله حاکمان و زمامداران مسلمان را در حوزه‌های گوناگون تقنین، اجرا و قضا استنتاج نماید و سپس با اشاره به جریان این اصل در لایه‌های گوناگون حکومت دینی و حتی در رابطه اقشار مختلف مردم با یکدیگر، آثار فقهی و حقوقی آن را بررسی کند.

واژگان کلیدی: رحمت، حکمرانی، حاکمیت، اخلاق الهی، حکومت اسلامی.

* عضو هیئت علمی پردیس فارابی دانشگاه تهران و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه
(mjarasta@ut.ac.ir).

** عضو هیئت علمی پردیس فارابی دانشگاه تهران و عضو انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه/
نویسنده مسئول (a.habibnezhad@ut.ac.ir).

مقدمه

در ابتدای این مقاله مباحثی مانند تبارشناسی واژه رحمت و نحوه استفاده آن در قرآن و سطوح و لایه های رحمت بررسی می شود و مبنای نقلی و عقلی در جعل رحمت به عنوان اصل اولیه در حکمرانی بیان می گردد و در ادامه با بحث در این مورد که تمام اعمال حکمرانی باید مبتنی بر رحمت و دلسوزی و مهربانی باشد، کارویژه های این اصل در شئون حکومتی مورد مذاقه قرار می گیرد.

۱. تبارشناسی واژگانی رحمت

صاحب لسان العرب، «الرقه والتعطف والمرحمة والمغفرة»^۱ را معنای رحمت دانسته است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، صص ۲۵ و ۱۷۳) و راغب اصفهانی می نویسد:

الرحمة رقة تقتضى الإحسان إلى المرحوم و قد تستعمل تارة فى الرقة المجردة و تارة فى الإحسان المجرّد عن الرقة: رحمت، دلسوزی است که اقتضای نیکی به کسی که مورد رحمت است را دارد و گاهی رحمت در دلسوزی، به تنهایی استعمال می گردد و گاهی نیز در نیکی فارغ از دلسوزی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۴۷).

در فرهنگ های فارسی، واژه رحمت را «مهربانی کردن»، «شفقت ورزیدن» «بخشودن»، «عفو کردن» و «مهربانی» معنا کرده اند (معین، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۶۴۱).

۲. رحمت در قرآن

واژگان «الرحمن»، «الرحیم»، «رحیم» و «رحیماً» در مجموع بیش از سیصد مرتبه در قرآن کریم تکرار شده اند. «رحیم» همواره به عنوان وصف الهی آمده، مگر یک مورد که صفت رحیم برای پیامبر ﷺ آمده است:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رؤوف و مهربان است! (توبه: ۱۲۸).

۱. دلسوزی، همدردی، مهربانی و بخشیدن.

دو واژه «رحمان» و «رحیم»، با یکدیگر تفاوت معنایی دارند؛ زیرا رحمان بر وزن فعلان است که بر کثرت دلالت دارد؛ یعنی رحمت الهی بر همه چیز گسترانیده شده است؛ ولی واژه رحیم بر وزن فعیل - صفت مشبیه - بوده، نوعی ثبات و دوام را می‌رساند. از سوی دیگر، رحیم به عنوان صفت انسان نیز به کار رفته است (ر.ک: توبه: ۱۲۸)؛ بر خلاف رحمان که وصف خاص خداوند است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۲)؛ بنابراین منظور از رحمانیت، رحمت عام و مقصود از رحیمیت، رحمت خاص خداوند است و به عبارت دیگر، صفت رحمان، به رحمت خداوند اشاره دارد که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار می‌گردد؛ ولی رحیم، به رحمت خاص پروردگار اشاره می‌کند که ویژه بندگان مطیع، صالح و فرمانبردار است (همان/ طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱، صص ۲۶ و ۳۰ / طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۵)؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است: «والله إله كل شيء، الرحمن بجميع خلقه، الرحيم بالمؤمنين خاصة» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳).

۳. مهم‌ترین اوصاف رحمت الهی

از مهم‌ترین فلسفه‌های خلقت آن است که خلقت جهان هستی از باب رحمت خداوند بر بندگان است؛ بنابراین می‌خوانیم: «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رِيْجًا وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ: مگر کسی را که پروردگارت رحم کند! و برای همین [پذیرش رحمت] آنها را آفرید» (هود: ۱۱۹). به نظر می‌رسد یکی از نکاتی که از این امر فهمیده می‌شود، آن است که رابطه خداوند با همه مخلوقاتش و در رأس آنها با انسان‌ها بر اساس دو صفت رحمانیت و رحیمیت استوار شده است و حتی تجلی اوصافی مانند «ذوانتقام» یا عذاب الهی نیز تحت شمول عام رحمت، قابل تحلیل است و اینکه بر اساس نصوص، رحمت الهی بر اوصاف دیگرش از جمله اوصاف غضبیه، سبقت دارد؛ مانند جایی که امام حسین علیه السلام در فرازی از دعای عرفه، عرضه می‌دارد: «یا من سبقت رحمته غضبه: ای کسی که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته است» یا در دعای ۱۶ صحیفه سجادیه می‌خوانیم: «أنت الذی تسعی رحمته أمام غضبه: خدایا! تو کسی هستی که رحمت او پیشاپیش غضبش قدم برمی‌دارد»؛

بنابراین انسان باید بداند همچون دیگر مخلوقات، مورد رحمت الهی قرار دارد (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۱).

قرآن با اسامی رحمت الهی آغاز شده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (درباره اصل رحمت در آیه بسمله، ر.ک: ارسطا، ۱۳۹۳) و خداوند خود را به این صفت نامیده است: «... فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ...» (انعام: ۱۴۷) و این وصف را خداوند بر خود واجب کرده است: «... كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۵۴) و هر گونه رحمت که در عالم وجود دارد، تجلی از آن رحمت مطلق است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم: ۲۱).

یکی از اوصاف رحمت الهی، وسعت و فراگیری است؛ بنابراین رحمت خود را مشمول همگان کرده است: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶). صاحب تفسیر المیزان می‌نویسد:

سعه رحمت و افاضه نعمت، از مقتضیات الوهیت و از لوازم صفت ربوبیت است. ... بر این اساس، می‌توان گفت که رحمت الهی واسعه است و اختصاص به مؤمن و یا صاحبان شعور نداشته و مخصوص به دنیا یا به آخرت نیز نیست؛ حتی شمول و عمومیتش فعلی است، نه شأنی و مشیت او هم همواره ملازم با رحمت اوست (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۸، ص ۳۵۷).

۴. سطوح و لایه‌های رحمت

جدا از رابطه خداوند با جهان هستی (اصل رحمانیت) و ارتباط خداوند با مؤمنان (اصل رحیمیت)، می‌توان رحمت را در جامعه اسلامی در چند لایه و سطح تقسیم‌بندی کرد:

الف) ارتباط حاکم اسلامی با مؤمنان؛

ب) ارتباط حاکم اسلامی با غیرمؤمنان؛

ج) ارتباط مؤمنان با مؤمنان؛

د) ارتباط مؤمنان با غیرمؤمنان.

در همه این سطوح می‌توان و باید حاکمیت رحمت‌محور را لحاظ کرد و اگر اصل اولی در روابط این سطوح مبتنی بر رحمت و دلسوزی نباشد، مطلوب نیست.

۵. حاکمیت رحمت محور

از نگاه حقوق عمومی، توصیف خداوند در قرآن و مخصوصاً در ابتدای همه سوره‌ها - غیر از سوره توبه - بر این امر دلالت دارد که حاکمیت مطلق خداوند بر انسان و جهان و همه مخلوقات، بر اساس رحمت نامتناهی او استوار شده است و به عبارت دیگر، حاکمیتی رحمت محور است.

البته این اصل به معنای نفی یا کم جلوه دادن اوصاف دیگر الهی نیست، بلکه بدین معناست که می‌توان گفت از مجموعه آیات و روایات، یک اصل قابل اصطیاد می‌باشد و آن «حاکم» بودن اصل رحمت بر اوصاف دیگر الهی است؛ یعنی میان وصف رحمت با دیگر اوصاف الهی، رابطه «حکومت» برقرار است.

اقتضای رحمت الهی نسبت به انسان، تأمین مصالح انسان‌ها در همه ابعاد مادی، معنوی، دنیوی و اخروی، همراه با عطوفت و شفقت نسبت به آنهاست. به عبارت دیگر، رحمت به معنای تأمین مصلحت به علاوه مهرورزی و شفقت است و همین امر امتیاز اصلی نگاه اسلامی به امر حاکمیت می‌باشد که حتماً باید به طور جدی بدان توجه شود.

۶. مبانی جعل اصل رحمت به عنوان یکی از اصول حکمرانی

برای اینکه اصل رحمت را بتوانیم به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول حکمرانی در نظر بگیریم، می‌توانیم از دو دلیل «عقلی» و «نقلی» بهره ببریم.

در دلیل عقلی باید گفت خداوند دارای برترین صفات کمالی از جمله وصف رحمت است. از سوی دیگر، انسان نیز در مسیر کمال خویش باید در حد انسانی خودش به این صفات متصف شود؛ چون یکی از اوصاف الهی، رحمت است؛ پس انسان باید در مسیر کمالی خویش به صفت رحمت نیز متصف شود. این استدلال عقلی با نقل نیز تأیید می‌شود؛ مانند «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۱۲۹).

علامه طباطبایی در پاسخ به این پرسش که تخلُّق به اخلاق الله چگونه حاصل

می‌شود، معتقد است اخلاق حمیده و نیز احکام الهی، همه بر پایه فطرت توحید می‌باشد که انسان در خلقت بر اساس آنها به دنیا آمده است؛ چنان‌که می‌فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا: پس روی و تمام وجود خود را به سوی دین بر پا دار! همان سرشت خدایی که خداوند همه مردم را بر آن سرشته است» (روم: ۳۰).

از منظر ایشان:

هر کس از راه ایمان و عمل صالح، از حجاب و تاریکی شک و تردید بیرون آمده و به فطرت توحید و نور یقین راه یافته باشد و نیز کسی که بینش فطرت او گرد حجاب برنداشته و تمام افعال و اقوال و حالات و ملکات او طبق فطرت و موافق با آن است - انبیا و اوصیاء - متخلق به اخلاق الهی است و در این صورت، می‌داند که چه بگوید و چه نکند و چه بکند و چه نکند، و چگونه باشد (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۵۷).

۷. گستره «تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» بر عالم تشریح

شاید این شبهه مطرح گردد که آنچه درباره صفات رحمانیت و رحیمیت خداوند گفته شده است، به صفات تکوینی خداوند مربوط بوده، به رفتار خداوند با مخلوقات در عالم تکوین مربوط می‌شود؛ یعنی در عالم تکوین، خداوند نسبت به همه رحمت دارد و به عنوان نمونه، روزی را به همه - گبر، ترسا، ظالم، غیرظالم، مسلمان و غیرمسلمان - می‌دهد، در حالی که موضوع ما در بحث حکمرانی و حاکمیت، در حوزه تشریح است؛ پس چگونه می‌توان از این امر تکوینی، امری تشریحی نتیجه گرفت؟ طبق این استدلال باید بگوییم فقط در عالم تکوین، رابطه خدای متعال با بندگان، بر رحمت و محبت مبتنی است؛ ولی از این رابطه رحمت‌محور الهی در عالم تکوین، نکته تشریحی استفاده نمی‌شود.

در پاسخ این اشکال به نظر می‌رسد دو رویکرد را از یکدیگر جدا کنیم؛ یعنی اگر طرفدار ارتباط سیستمی میان هست‌ها و باید‌ها باشیم، به راحتی پاسخ این پرسش داده می‌شود؛ ولی اگر به این ترابط قائل نباشیم، می‌توانیم این‌گونه استدلال کنیم که در ظاهر

به طور مستقیم نمی‌توان از هست (عالم تکوین)، باید (عالم تشریح) را نتیجه گرفت؛ زیرا هست‌ها در مورد تکوینات و واقعیات خارجی، و باید‌ها درباره امور تشریحی و امور ارزشی صحبت می‌کنند. به عبارت دیگر، «هست» از امور تکوینی است، در حالی که «باید» از امور تشریحی و اعتباری است؛ بنابراین میان تکوین و تشریح، رابطه‌ای مستقیم وجود ندارد؛ ولی نکته مهم اینکه در این میان، رابطه غیرمستقیم وجود دارد. در واقع برای استنتاج از امور تکوینی، مقدمه‌ای لازم است؛ این مقدمه به همان «هست» ضمیمه می‌شود تا بتوان یک باید را استنتاج کرد. مقدمه اول آنکه رحمت، از صفات خداوند متعال است (این مقدمه، مقدمه‌ای مشتمل بر یک هست می‌باشد). مقدمه دوم این‌گونه است: سزاوار است - مطلوب است - که انسان، صفات الهی را تحصیل کند. نتیجه آنکه مطلوب است انسان صفت رحمت را برای خود تحصیل کند و متصف به این صفت شود. حال مقدمه دوم را از کجا می‌توان به دست آورد؟ به نظر می‌رسد از دو راه عقل یا نقل می‌توان مقدمه دوم را به دست آورد.

از مسیر استدلال عقلی، می‌گوییم خداوند واجب‌الوجود است؛ بنابراین صفات او چون عین ذات اوست، کامل‌ترین و برترین صفات می‌باشد. همان‌گونه که ذات خداوند بی‌نقص است، صفات او نیز بدون نقص و ضعف می‌باشد. از سوی دیگر، هر انسانی به دنبال کمال است و کمال، مطلوب ذاتی انسان‌هاست. اکنون که کمال، مطلوب ذاتی است، انسان باید به دنبال صفاتی باشد که او را به کمال برساند. صفاتی که در کمال‌بودن آنها شکی نیست، صفات خدا هستند؛ پس مطلوب است انسان در مسیر مطالبه کمال خود، به دنبال تحصیل صفات الهی باشد.

در مسیر استدلال نقلی، سراغ روایاتی می‌رویم که بر این امر دلالت می‌کند که انسان باید به دنبال تحصیل صفات الهی باشد؛ مانند «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، ص ۱۲۹ / طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۸۹) یا «و خذهم بأخلاق الله و أحملهم علیها، فإن الله تعالی یحب معالی الأخلاق و یبغض مذامها: با مردم بر اساس اخلاق الهی رفتار کن و آنان را به عمل بر طبق آن وادار کن؛ چراکه خداوند، برتری‌های اخلاقی را دوست دارد و اخلاق پست را ناپسند و مبعوض می‌شمارد» (احمدی میانجی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۱۵).

تعلیل مذکور در کلام پیامبر ﷺ - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ ... - نشان می‌دهد که همه برتری‌های اخلاقی که از آنها به اخلاق‌الله تعبیر می‌شود، مورد سفارش اسلام است؛ همچنان‌که روایت «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» یا حدیث قدسی دیگری که خداوند به حضرت داود ﷺ فرمود: «تَخَلَّقْ بِأَخْلَاقِي: أَي دَاوُدُ! بِهٖ أَخْلَاقٌ مِّنْ مَّتَخَلَّقِ شَوْ!» (دیلمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۲۷)؛ حکایت از امر و دستور بر دریافت اوصاف الهی است که نشان‌دهنده مطلوبیت به‌کارگیری اوصاف الهی به وسیله انسان است.

بر این اساس، در پاسخ به آن شبهه، حتی برای کسانی که به ترابط میان هست‌ها و بایدها قائل نیستند، می‌توان گفت «هست‌ها» به واسطه ضمیمه‌کردن یک مقدمه عقلی یا نقلی دیگر با «بایدها»، رابطه غیرمستقیم دارند.

استدلال دیگر بر این مطلب، بهره‌گیری از مفهوم خلافت است. از آنجا که طبق معارف قرآنی، انسان خلیفه‌الله است: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» (ص: ۲۶) و باید بکوشد در حد امکان، صفات الهی را در خود متجلی نماید تا بدین وسیله به کمال وجودی خویش برسد. اقتضای خلافت آن است که خلیفه در صفات و اعمال خود، شبیه مستخلف باشد و به همین دلیل، خلیفه خدا بر روی زمین، باید به اخلاق الهی متصف گردد.

علامه طباطبایی معتقد است:

یکی از شؤون خلافت، این است که صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد و آینه صفات او باشد، کار او را بکند؛ پس در نتیجه خلیفه خدا در زمین باید متخلق به اخلاق خدا باشد و آنچه خدا اراده می‌کند، او اراده کند، و آنچه خدا حکم می‌کند، او همان را حکم کند و چون خدا همواره به حق حکم می‌کند - وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ - او نیز جز به حق حکم نکند و جز راه خدا راهی نرود، و از آن راه تجاوز و تعدی نکند (طباطبایی، [بی‌تا]، ج ۱۷، ص ۱۹۴).

۸. اصل رحمت در حاکمیت اسلامی

از ابتدای حاکمیت الهی بر محور رحمت، می‌توان استنتاج کرد که حاکمیت در جامعه

اسلامی نیز باید بر همین اساس باشد؛ چنان‌که در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ آمده است: لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَيَّ مَنْ يَلِي حَتَّى يُكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ: امامت و رهبری شایسته نیست، مگر برای مردی که دارای سه ویژگی باشد: ورع و تقوایی که او را از ارتکاب گناهان بازدارد، حلم و بردباری که به وسیله آن، خشم خود را کنترل کند و یک حکمرانی شایسته بر افراد تحت ولایتش، به گونه‌ای که برای آنان همچون پدری مهربان باشد (کلینی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۰۷).

در این روایت، دو تعبیر، سزاوار دقت و تأمل است؛ نخست اینکه یکی از وظایف رهبر حکومت اسلامی را رفتار مشفقانه و پدرانه با مردم - كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ - دانسته است. روشن است که چنین رفتاری، فراتر از صرف تأمین مصالح عمومی است؛ زیرا یک رهبر ممکن است در عین تأمین مصالح مردم، با آنان رفتار پدرانه نداشته باشد؛ بنابراین روایت مذکور، بیانگر وظیفه دیگری از وظایف رهبر جامعه اسلامی است.

دومین تعبیری که جای تأمل دارد، تعبیر «حسن‌الولاية» است که به معنای حکمرانی شایسته و خوب می‌باشد. اصطلاح حکمرانی شایسته (Good governance)، سال‌های اخیر در مجامع حقوقی مطرح شده است، در حالی که عناصر حکمرانی شایسته، با دقت و گستردگی بیشتری در مبانی و نصوص اسلامی مطرح می‌باشد و قابل استنباط است. از آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم حاکمیت از دیدگاه اسلام، سه عنصر اصلی دارد: «قدرت»، «تأمین مصالح عمومی» و «رفتار مهربانانه و مشفقانه با مردم».

هرچند اصطلاح حاکمیت در نصوص دینی نیامده است؛ ولی مفهومی است که با مفهوم ولایت، نزدیکی بیشتری دارد. در اندرون مفهوم حاکمیت اسلامی، قدرت مستتر است. از سوی دیگر، رعایت مصلحت مولی علیهم نیز از مقومات تعریف ولایت یا همان حاکمیت اسلامی است؛ ولی مهم اینکه با مراجعه به نصوص دینی می‌توان عنصر سومی را که اصل رحمت می‌باشد، در درون مفهوم ولایت یا حاکمیت اسلامی جاری و ساری دانست و صرف تأمین مصالح را سبب قوام مفهوم ولایت ندانست و در کنار تأمین مصالح عامه، دلسوزی و شفقت را نیز برای مفهوم

ولایت، عنصری ضروری دانست.

مقایسه عناصر حاکمیت از نگاه اسلام با حاکمیت از منظر حقوق معاصر، به خوبی نشان‌دهنده تفاوت بسیار این دو دیدگاه می‌باشد؛ زیرا در حقوق معاصر، حاکمیت، چهار عنصر دارد که بیشتر آنها به قدرت برمی‌گردد؛ زیرا اولاً، حاکمیت، قدرتی حقوقی است؛ ثانیاً، منشأ دیگر قدرت‌های موجود در کشور است؛ ثالثاً، مسبوق به هیچ‌گونه هنجاری نیست؛ رابعاً، قدرتی برتر از آن در داخل کشور وجود ندارد (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۷۵، ص ۱۹۷)، در حالی که حاکمیت در اندیشه اسلامی، علاوه بر مفهوم قدرت، مفاهیم زیبایی مانند دلسوزی و رفتار مشفقانه و مهربانانه نیز دارد.

این خصوصیت باعث می‌شود بر فقدان هر یک از عناصر سه‌گانه حاکمیت در اندیشه اسلامی، آثاری مترتب شود؛ چنان‌که به عنوان نمونه، عدم تأمین مصالح عمومی و نداشتن رفتار مشفقانه با مردم، سبب انعزال حاکم اسلامی از سیمت می‌گردد، نه فقط عزل او؛ بنابراین چنین حاکمی با فقدان یا از دست‌دادن این وصف مهم، خود به خود منزحل می‌گردد و به لحاظ شرعی حق هیچ‌گونه تصرفی از این باب ندارد.

۹. تعمیم اصل رحمت بر همه کارگزاران حکومتی

از آنجا که علت یک حکم، سبب تعمیم و تخصیص آن حکم می‌شود (العلّة تعمیم و تخصص)، می‌توان با توجه به تعلیل مذکور در روایت نبوی ﷺ که فرمود: «فإن الله تعالى يحبّ معالی الأخلاق و یبغض مذامها» استنتاج کرد که لزوم رفتار مشفقانه، به رابطه حاکم اسلامی و مردم محدود نمی‌شود، بلکه همه مسئولان و کارگزاران عمومی را دربرمی‌گیرد.

مؤید این دیدگاه، روایت معروف پیامبر اکرم ﷺ است که در کتب روایی شیعه و اهل سنت آمده است: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» (دیلمی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۸۴). در ادامه این روایت، پیامبر ﷺ با اشاره به برخی از مصادیق این مسئولیت فراگیر، دامنه وسیع آن را به خوبی نشان داده و فرموده است:

وَالْأَمِيرُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ. أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ (همان)^۱

بر این اساس، نه تنها رهبر جامعه، بلکه هر مردی نسبت به خانواده خود و هر زنی نسبت به فرزندان و اموال شوهرش و هر عبدی نسبت به اموال مولایش، مسئولیت دارد و باید در پیشگاه عدل الهی پاسخگوی اعمال خود باشد.^۲

خود حضرت رسول ﷺ مصداق اتم رحمت الهی است^۳ و به اندازه‌ای با مردم، با مهربانی و نیکویی رفتار کرد که قرآن او را به عنوان نمونه اخلاق عظیم معرفی می‌کند: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴).

این دلسوزی و مهربانی پیامبر ﷺ نسبت به هدایت امت به اندازه‌ای بوده است که قرآن کریم او را دلداری می‌دهد:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا: شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، خویشتن را به خاطرشان از اندوه هلاک سازی (کهف: ۶).
فِيمَا رَحِمَهُ مِنْ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ: به [برکت] رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند (آل عمران: ۱۵۹).

خداوند پیامبر خویش را نیز به این صفت توصیف کرده است و رحمت او را همچون رحمت خویش عالم‌گیر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷).

۱. و حاکم که بر مردم نگاهبان است که نسبت به مردمانش مسول است و شوهر نگاهبان نسبت به خانواده اش می باشد و نسبت به آنها مسولیت دارد و زن نسبت به شوهر و فرزندان نگاهبان است و مسولیت دارد. همانا همه ی شما بر یکدیگر نگاهبانید و نسبت به یکدیگر مسولیت دارید.
۲. این امر همان مسولیت همگانی است که در اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز مطرح شده است.
۳. رساله «الفت‌نامه» از رسائل محقق فیض کاشانی که دارای مطالب بسیار قویم در باب رحمت به ویژه درباره رحمت نبوی می‌باشد، منبع شایسته‌ای است.

۱۰. اصل رحمت به عنوان اصل اولیه در حکمرانی

در تقدم اصل رحمت بر اوصاف مقابل آن و اینکه اصل در رفتارهای کارگزاران باید بر رحمت مبتنی باشد، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که خداوند رب‌العالمین در ربوبیتش بر جمیع اهل عالم، نخست بنا را بر رحمت قرار داده است؛ یعنی رشد انسان را در درجه نخست، بر رحمت و در مرحله بعد، بر انذار مبتنی کرده است. خدایی که ربوبیت دارد و حکیم مطلق است، به ما چگونگی تعامل را می‌آموزاند که عامل ترغیب بر ترهیب مقدم است؛ همانند آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «كُنَّ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ: خداوند بر خودش رحمت را واجب کرده است» (انعام: ۱۲). در روایات نیز این‌گونه آمده است: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۱، ص ۲۳۹)؛ بنابراین هرچند حکومت نیز در رفتارهای اجتماعی خویش باید بر این دو پایه - یعنی خوف و رجا یا قهر و محبت - استوار باشد؛ ولی رحمت بر غضب، همواره مقدم و به عنوان اصل اولیه است.

۱۱. کارویژه‌های اصل رحمت در حکمرانی

پس از مشخص شدن مبانی قرار گرفتن اصل رحمت به عنوان مبنای اولیه حکمرانی و اینکه تمام رفتارهای حاکمان باید دارای انگیزه‌ای مهربانی و شفقت نسبت به مردم باشد، در این قسمت به نمونه‌هایی از کاربرد اصل رحمت در شئون و لایه‌های مختلف حیات اجتماعی و سیاسی اشاره می‌نماییم.

۱-۱۱. اصل رحمت و امور حسبیه

برای تبیین بهتر درباره ترابط میان اصل رحمت و امور حسبیه، به چند مقدمه نیاز داریم: مقدمه اول، کمال انسان در تخلُّق به صفات و اخلاق الهی است که یکی از برجسته‌ترین آنها صفت رحمت می‌باشد. بی‌شک جامعه انسانی زمانی به کمال خود می‌رسد که اخلاق خداوندی در آن مستقر و نهادینه گردد؛ به عنوان مثال، اگر تعامل مسلمانان با یکدیگر بر اساس رحمت و مهربانی نباشد، به طور قطع نمی‌توان چنین جامعه‌ای را دارای اخلاق اسلامی و مورد رضایت خداوند دانست؛ در نتیجه به یقین،

استقرار و ترویج کرامت‌های اخلاقی - که از آنها به اخلاق الهی تعبیر می‌شود - همچون رحمت، مطلوب و محبوب خداوند متعال است؛ چنان‌که فقدان آنها نیز مذموم و مبعوض خداوند می‌باشد.^۱

مقدمه دوم، ترویج و نهادینه کردن این صفات والای اخلاقی در جامعه، جز با برنامه‌ریزی‌های کلان اجتماعی ممکن نیست؛ بدین معنا که انجام آن فقط از عهده دولت برمی‌آید.

مقدمه سوم، استقرار و ترویج این صفات، چیزی نیست که نیازمند وجود شاکی خصوصی و ترافع قضایی باشد، بلکه مطلوبیت آنها همیشگی است؛ اعم از اینکه در موردشان دعوایی شکل گرفته و شکایتی تحقق یافته باشد یا خیر.

نتیجه: تحقق عناصر سه‌گانه امور حسبیه درباره کرامت‌های اخلاقی، قطعی است و از آنجا که متولی امور حسبیه - به تصریح فقها - در درجه اول، ولی امر یا رهبر دولت اسلامی است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۰، ص ۷۱/ نائینی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۳۳۸/ خمینی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۸۳)، یکی از وظایف دولت اسلامی، برنامه‌ریزی و کوشش در جهت استقرار، ترویج و نهادینه کردن رحمت در جامعه است.

در واقع دولت اسلامی به مفهوم وسیع آن که شامل همه کارگزاران، مقامات، قوای سه‌گانه و نهادهای گوناگون وابسته به آنها می‌گردد، موظف‌اند سیاست‌های تقنینی، قضایی و اجرایی را به گونه‌ای تدوین کنند و به مرحله اجرا بگذارند که هدف مذکور را تأمین کند. با توجه به اینکه هر یک از سیاست‌های مزبور، می‌تواند با تأکید بر یکی از جنبه‌های اجتماعی همچون جنبه اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، تربیتی، ورزشی و مانند آنها باشد، وسعت و گسترگی این کار به خوبی شناخته می‌شود.^۲

۱. نمونه هایی از احادیث نبوی را ملاحظه بفرمایید: «الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک و تعالی، ارحموا من فی الأرض یرحمکم من فی السماء» «من لایرحم من فی الأرض لایرحمه من فی السماء». «من لایرحم الناس لایرحمه الله». «إنما یرحم الله من عباده الرُحماء». «إن الله رحیمٌ یرحم الرُحماء». بضع رحمتة علی کل رحیم (ر.ک: ری شهری، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۴۰).

۲. به عنوان مثال، سیاست صداوسیما در تولید و پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی باید در جهت استقرار و ترویج رحمت در میان مردم باشد.

سیاست تکریم ارباب رجوع در ادارات دولتی و حتی غیردولتی، سیاست‌های مربوط به توسعه خدمات عمومی و تأمین اجتماعی، برقرار ساختن امنیت همه‌جانبه و فراگیر و برخورد سریع و قاطع با مفسدان و اخلال‌گران در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، ایجاد تسهیلات به منظور بهره‌مندی سریع و آسان مردم از خدمات عمومی، استقراربخشیدن به امنیت اخلاقی در جامعه، سیاست تحکیم خانواده و تسهیل تشکیل آن - به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های رحمت در جامعه - و آثار فراوان دیگری از این دست، جزء نتایجی است که در واقع بر پذیرش اصل رحمت به عنوان یکی از امور حسبه مترتب می‌گردد. هرگاه با اجرای چنین سیاست‌هایی، رحمت در جامعه، مستقر و نهادینه گردد، رحمت الهی نیز بیش از پیش بر آن جامعه سرازیر خواهد شد. بر همین اساس، پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

خدای رحمان به مردمان دل‌رحم، رحم می‌کند [پس] نسبت به کسانی که در زمین زندگی می‌کنند، رحم کنید تا آن که در آسمان است، به شما رحم کند (کنز العمال، ج ۵۹۶۹).

۲-۱۱. اصل رحمت و وضع قانون

به نظر می‌رسد بتوان اصل فلسفه وضع قانون را نیز جزء نتایج و فروع مترتب بر اهل رحمت دانست. پیش‌تر اشاره شد که بنای خداوند متعال در مواجهه با مردم، بر رحمت استوار گردیده است و همان‌گونه که در «بسم‌الله الرحمن الرحیم» - به عنوان بزرگ‌ترین آیه قرآن کریم - مشخص است، خداوند از میان همه صفات، صفت رحمت را انتخاب می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸). یکی از فروع مترتب بر رحمت، این است که مقدمات لازم برای اطاعت مردم فراهم شده، مبنای اوامر و نواهی الهی بر مردم روشن شود تا بدین ترتیب مردم به رستگاری نزدیک‌تر شوند. چگونگی قانونگذاری در یک حکومت اسلامی نیز نباید بر دستورات خشک و بی‌دلیل مبتنی باشد؛ زیرا با رحمت و نزدیک‌تر کردن مردم به رستگاری منافات دارد. گفتنی است نکات مورد اشاره، نه تنها در قانونگذاری، بلکه باید در موارد دیگر

همچون سیاستگذاری‌ها، احکام حکومتی یا دستورات صادره از مقامات دولتی نیز استفاده شود.

۳-۱۱. تکلیف حاکمان اسلامی به یادآوری رحمت الهی

در حقیقت، فضل و رحمت الهی سبب جلوگیری از خسران است و به عبارت دیگر، در صورت عدم وجود رحمت الهی، هیچ کس اهل نجات نخواهد بود. در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است:

ما من أحد يدخل الجنة بعمله. قالوا و لا أنت يا رسول الله؟ قال و لا أنا إلا أن يتغمدني الله برحمة منه و فضله و وضع يده على رأسه و طول بها صوته: کسی با عمل خودش وارد بهشت نمی‌شود. گفتند شما هم؟ فرمود: بله! من هم وارد نمی‌شوم، مگر اینکه خداوند با فضل و رحمت خود با من برخورد کند، در حالی که دست بر سرش گذاشته و با صدای بلند و کشیده این را گفت تا همه توجهشان جلب شود (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۱۱).

این‌گونه خاکساری کردن در برابر خداوند و در حضور مردم و به وسیله شخصی والامقام چون پیامبر اکرم ﷺ، در جذب مردم به سمت شخصیت پیامبر، تأثیر بسزایی داشت (نوی، ۱۴۱۶، ص ۲۹۴).

این عمل مبین آن است که وقتی شخصیتی چون پیامبر ﷺ به منظور جلب توجه مردم بر فضل و رحمت خداوند، این‌گونه در برابر یگانه معبود خویش خاکساری می‌کند، به طور مسلم پیشوایانی که پس از ایشان در مقام حاکم اسلامی قرار می‌گیرند، در یادآوری تأثیر فضل و رحمت خداوند در عاقبت نیک و جلوگیری از خسران بندگان، سزاوارترند.

۴-۱۱. رحمت، عامل تسریع تحقق اهداف حکومت

خداوند در برخی آیات،^۱ هدف خویش از ابتلای برخی اقوام مانند بنی‌اسرائیل به

۱. وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۖ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و [نیز به یاد آورید] هنگامی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم

صاعقه را تمهید زمینه شکرگزاری و هدایت برای بشر دانسته است و بدین وسیله رابطه مشفقانه و رحیمانه خویش با انسان را یادآور می‌گردد؛ زیرا این روش به تقویت محبت و مودت میان دو طرف و تسهیل تحقق اهداف الهی منجر می‌گردد. بر این اساس، حکومت و رهبران باید پیرو این سنت الهی باشند و هدف سیاست مذکور را به اطلاع مردم برسانند تا اثربخشی آن سیاست‌ها تأمین گردد؛ همچنان‌که یکی از اقتضائات رحمت‌ورزی حاکم به مردم، رعایت کرامت و حقوق آنان است و از مصادیق حقوق شهروندان، اطلاع کامل و شفافیت در امور می‌باشد؛ چنان‌که در رویه امام علی^ع این مهم کاملاً نمود دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «آنچه می‌گویم، به عهده می‌گیرم و خود به آن پای بندم ... به خدا سوگند! کلمه‌ای از حق را نپوشاندم، هیچ‌گاه دروغی نگفته‌ام» (نهج‌البلاغه، خ ۱۶) یا «آگاه باشید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی، هیچ رازی را از شما پنهان ندارم» (نهج‌البلاغه، ن ۵۰).

۱۱-۵. اصل رحمت در برخورد با غیرمسلمانان

همان‌گونه که خداوند، نسبت به مؤمنان، رحمت خاص و نسبت به همه انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر، رحمت عام دارد، رهبر و دولت اسلامی نیز در رفتار خود با شهروندان غیرمسلمان، باید این امر را رعایت کنند و اصل رحمت را در مورد آنان اعمال کنند؛ یعنی نه تنها مصالح آنها را تأمین کنند، بلکه با آنان رفتاری مشفقانه و پدران‌ه داشته باشند.^۱

آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا [با چشم خود] ببینیم! پس صاعقه شما را گرفت، در حالی که تماشا می‌کردید! سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم تا شاید شکر [نعمت او را] به جای آورید (بقره: ۵۶-۵۵).

۱. این مطلب به روشنی در تعالیم اسلام منعکس شده است؛ به عنوان نمونه، امیر مؤمنان^ع در عهدنامه معروف خود خطاب به مالک اشتر، در مقام بیان وظایف یک فرمانروای مسلمان می‌فرماید: «وَأَشْعُرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَبِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِفَانٌ إِيَّامًا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ: دلت را به بخشودن [خطاهای] مردم، و دوست‌داشتن آنان و نرم‌دلی در برابر ایشان موظف بدار! و نسبت به آنان همچون جانوری درنده مباش که منتظر فرصت برای خوردن آنهاست؛ زیرا مردم دو گروه‌اند: یا برادر دینی تواند، یا برابر نوعی تو» (نهج‌البلاغه، ن ۵۳).

این مبنا منشأ آثار حقوقی فراوانی می‌تواند باشد؛ همچون لزوم برقراری نظام تأمین اجتماعی برای همه شهروندان جامعه اسلامی اعم از مسلمان و غیرمسلمان، لزوم برخورداری غیرمسلمانان از حقوق و آزادی‌های اجتماعی و لزوم دفاع مسلمانان و دولت اسلامی از شهروندان غیرمسلمان خود.

برای هریک از این آثار و نتایج، می‌توان شواهد متعددی ارائه کرد؛ ولی به دلیل محدودیت مقاله، ناگزیر فقط به برخی از آنها اشاره می‌شود. در روایتی آمده است که پیرمرد کور سالخورده‌ای در حال گدایی از کنار امیر مؤمنان علیه السلام گذشت. حضرت پرسید: این چیست؟ گفتند: ای امیر مؤمنان! مردی نصرانی است. فرمود: «از او کار کشیدید و چون پیر و ناتوان شد، او را رها کردید! از بیت‌المال خرج او را بدهید» (حرّ عاملی، ۱۴۳۳، ج ۱۵، ص ۶۶).

در خطبه ۲۷ **نهج البلاغه**، امیر مؤمنان علیه السلام با دلی آکنده از اندوه، خبر تعرض به خلخال و گوشواره یک زن غیرمسلمان از شهروندان دولت اسلامی را به اطلاع مردم می‌رساند و چنین می‌فرماید:

وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْآخِرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعْتَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالِاسْتِرْجَاعِ وَالِاسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَأَفْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ فَلَوْ أَنَّ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا: به من خبر رسیده است که مردی از آنان [لشکریان متجاوز معاویه، به فرماندهی سفیان بن عوف غامدی] بر زنی مسلمان یا در ذمه اسلام وارد می‌شده و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره او را به زور می‌ستانده و هیچ مانعی برای این کار جز گریه و زاری و ترحم‌خواهی نمی‌دیده است؛ بدین‌گونه آن سپاه با اموال بسیار بازگشتند، در حالی که هیچ‌یک از ایشان، زخمی ندید و خونی از ایشان نریخت. اگر مسلمانی بعد از این از تأسف بمیرد، نباید سرزنش شود، بلکه سزاوار مسلمان است که از چنین غصه‌ای بمیرد.

این دو برخورد از امیر مؤمنان علیه السلام - به عنوان حاکم اسلامی - نشان می‌دهد که رفتار امام، فراتر از ظلم‌ستیزی صرف یا تلاش برای برقراری عدالت است، بلکه در درون این مواضع، نوعی دلسوزی و شفقت نیز وجود دارد؛ همچنان‌که می‌توان نمونه‌های دیگری

را نیز ذکر کرد؛ مثلاً هنگامی که امام با دستان خود غسل به دهان یتیمان می‌گذارد و این عمل را بر این اساس انجام می‌دهد که امام، پدر یتیمان است و همانند پدر آنان این عمل را انجام می‌دهد.^۱

۶-۱۱. رحمت به عنوان هدف نهایی مصالح شریعت

رحمت به عنوان یکی از اهداف ارسال شریعت و پیامبر شمرده شده است. خداوند تبارک و تعالی خطاب به پیامبر ﷺ فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۱۰۷).

از سوی دیگر، خدا پیامبر ﷺ را رحمت جهانیان تلقی می‌کند. همچنین افعال خداوند، حکیمانه است؛ بنابراین هدف پیامبری چیزی جز رحمت‌ورزی برای همه مرمان نمی‌تواند باشد.

طبق این اصل کلی، عدالت و احسان نیز داخل در این مفهوم عام‌اند. هنگامی که شریعت و احکام آن بر پایه مصالح جریان دارد و هدف شریعت، رحمت است؛ پس هدف این مصالح و حاصل اجرای احکام، همان رحمت است. خداوند به جهت رحمت بر بندگانش، پیامبر را با شریعتی خاص فرودستاد؛ بنابراین هدف نهایی همه مصالح و منافع در یک جامعه اسلامی - در تمام مراحل تقنینی، قضایی و اجرایی - نیز باید بر اصل رحمت مبتنی باشد.

۷-۱۱. لزوم گسترش رحمت در میان مؤمنان

یکی از اصول مستخرج از اصل رحمت، لزوم گسترش رحمت میان شهروندان جامعه اسلامی و به خصوص مؤمنان است. از خصوصیات اصحاب‌الیمین، سفارش به رحمت به یکدیگر است: «... وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» (بلد: ۱۷-۱۸) و به همین

۱. عن حبیب‌بن‌ابی‌ثابت أنه قال: «جیء بمقدار من العسل إلى بيت المال، فأمر الإمام عليؑ بإحضار الأيتام، وفي الحين الذي كان يقسم العسل على المستحقين كان بنفسه يطعم الأيتام من العسل، فقبل له يا أمير المؤمنين ما لهم يلغقونها؟ فقال: إن الإمام أبو‌الیتامی و إنما ألغقتهم هذا برعاية الآبا (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷، ص ۲۴۸).

دلیل، مؤمنان با دشمنان سخت و محکم؛ ولی با یکدیگر با رحمت برخورد می‌کنند: «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹).

در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها باید بسترهای لازم برای تحقق گسترش رحمت میان شهروندان در جامعه مهیا گردد و هر عمل و اقدامی که نفی‌کننده و برهم‌زننده رحمت میان آنان باشد، باید مذموم شمرده شود و از آن جلوگیری شود.

۸-۱۱. اصل رحمت و محیط زیست

بی‌شک رحمت الهی، همه مخلوقات را دربرمی‌گیرد و به موجودات جاندار همچون انسان و حیوان اختصاص ندارد. این مطلب را نیز از صفت «رحمان» می‌توان فهمید که به معنای ذاتی است که رحمتش همه موجودات محتاج به آن را از پایین‌ترین مراتب جمادات تا بالاترین مراتب مجردات، دربرگرفته است (سبزواری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۱۹). همچنین برخی آیات قرآن نیز به این نکته تصریح کرده‌اند: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶) و «رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا» (غافر: ۷).

از کلمه «شیء» که همراه با لفظ «کل» آمده است که از ادات عموم می‌باشد، به خوبی شمول رحمت خداوند نسبت به همه موجودات اعم از انسان، حیوان، گیاه و جماد فهمیده می‌شود.

فراگیری رحمت الهی نسبت به گیاهان و جمادات - یا به عبارت دیگر، محیط زیست انسان - و لزوم تخلُّق به اخلاق الهی در این باره، اقتضا می‌کند که انسان از هرگونه آسیب‌رسانی به محیط زیست خودداری کند؛ زیرا اضرار و آسیب، ضد رحمت است. بدین ترتیب از اصل رحمت می‌توان لزوم رعایت حقوق محیط زیست را نیز استخراج کرد.^۲ رعایت تقوای الهی در مورد سرزمین‌ها و مسئول‌بودن انسان در این باره

۱. در دعای معروف کمیل نیز خدا را چنین می‌خوانیم: «اللهم إني أَسئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ». ۲. مراجعه به روایات، نتیجه به دست آمده از این استدلال را تأیید می‌کند؛ به عنوان مثال، امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالنَّهَائِمِ: تقوای الهی پیشه کنید، هم در مورد بندگان خدا و هم شهرها و آبادی‌ها؛ چراکه شما [در برابر همه اینها] حتی سرزمین‌ها و چهارپایان مسئولید» (نهج‌البلاغه، خ ۱۶۷).

به معنای پذیرش حقوق محیط زیست از دیدگاه اسلام است؛ مهم اینکه رعایت این حقوق، از آثار و نتایج تقوای الهی دانسته شده است. یکی از فقهای معاصر با اشاره به اصل رحمت و لزوم حفظ محیط زیست، این‌گونه نوشته است:

انسان با مطالعه این قوانین متعالی و دستورات حساب‌شده و مترقی، به عظمت اسلام و گستره رحمت اسلامی پی می‌برد و انگشت حیرت به دهان می‌گیرد؛ چراکه رحمت اسلامی در کانون خشونت، حتی شامل درختان نیز می‌گردد؛ و لهذا پیامبر رحمة للعالمین به سربازان خویش دستور می‌دهد که هیچ درختی را در هنگام جنگ و نبرد، قطع نکنند و به محیط زیست احترام بگذارند، مگر اینکه درخت یا درختانی مانع پیشروی سربازان اسلام و لشکریان قرآن باشد که در این صورت، قطع آن از باب ضرورت - و البته به مقداری که ضرورت اقتضا می‌کند - مانعی ندارد (مکارم شیرازی، [بی‌تا]، ص ۳۶).

اهمیت حفظ محیط زیست از دیدگاه اسلام، آن اندازه زیاد است که قرآن، یکی از ویژگی‌های منافقان و مفسدان را از میان‌بردن محیط زیست دانسته است و می‌فرماید:

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ:
وقتی روی برمی‌گرداند و از نزد تو خارج می‌شود [یا به قدرت می‌رسد]، می‌کوشد در زمین فساد به راه بیندازد و زراعت و چهارپایان را نابود کند [با اینکه می‌داند] خدا فساد را دوست ندارد (بقره: ۲۰۵).

نتیجه

یکی از اوصاف الهی، رحمت است و خداوند در آیات متعدد خود را به اوصاف «رحمت» و «رحیم» معرفی کرده است. همچنین انسان نیز در مسیر کمال خود، باید در حد انسانی خودش متصف صفات الهی - از جمله صفت رحمت - گردد و متخلق به اخلاق الهی شود که ادله نقلی و عقلی نیز آن را تأیید و تأکید می‌کنند.

با بررسی آیات قرآن کریم و استفاده از روایات و تفاسیری که در ذیل آیات مرتبط آمده است، می‌توان لزوم متصف‌شدن به رحمت را برای حاکم اسلامی و زمامدار مسلمانان ثابت دانست؛ به گونه‌ای که اصل رحمت به عنوان یکی از ارکان حکمرانی اسلامی قابل استنباط است و یکی از پایه‌های مفهوم حسن‌الولایه محسوب می‌گردد. براساس مبانی قرآنی، اعمال حاکمیت در همه لایه‌های آن - تقنین، اجرا و قضا - باید بر محور رحمت باشد و زمامدار و کارگزاران اسلامی باید با دلسوزی و شفقت، امور اجتماعی شهروندان را تمثیت نمایند و در مقابل، عدم رعایت این رحمت و شفقت می‌تواند در مشروعیت اجرا و اعمال حکمرانی شایسته - حسن‌الولایه - خلل ایجاد کند.

بدین ترتیب حاکمیت از دیدگاه اسلام سه عنصر دارد: «قدرت»، «لزوم تأمین مصالح عمومی» و «لزوم رفتار مهربانانه و مشفقانه با مردم»؛ بنابراین فقدان هر یک از عناصر سه‌گانه حاکمیت در اندیشه اسلامی، آثاری را به همراه دارد؛ همچنان‌که نداشتن رفتار مشفقانه با مردم، سبب انعزال حاکم اسلامی می‌گردد و پس از این انعزال، به لحاظ شرعی حق هیچ‌گونه تصرفی را از این باب ندارد.

این دیدگاه نشان می‌دهد در کنار مفهوم «قدرت برتر فرمانروایی» که معمولاً برای تعریف حاکمیت ذکر می‌گردد و بر محور «قدرت» است، باید مفهوم شفقت و دلسوزی و رفتار رحیمانه با شهروندان نیز در تعریف حاکمیت لحاظ گردد و صرف اعمال مقتدرانه - هرچند همراه با قهر، غلبه و خشونت باشد - حاکمیت شایسته تلقی نمی‌گردد، بلکه حاکمیت شایسته و مطلوب اسلامی و قرآنی، زمانی تحقق می‌یابد که این اعمال و اجرای قدرت، بر پایه شفقت، دلسوزی و مبتنی بر اصل رحمت باشد. همچنین اصل رحمت در حکمرانی، آثار و توابعی دارد که می‌توان به مواردی مانند رحمت به عنوان هدف نهایی مصالح شریعت، لزوم وضع قانون مبتنی بر دلسوزی مردم، رفتار با غیرمسلمانان مبتنی بر رحمت و شفقت و لزوم گسترش رفتار رحمت‌آمیز میان مؤمنان اشاره کرد.

منابع

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه.
۱. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
 ۲. احمدی میانجی، علی بن حسینعلی؛ مکاتیب الرسول؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۳۹.
 ۳. ارسطا، محمدجواد؛ «حقوق عمومی در عظیم‌ترین آیه قرآن»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حقوق عمومی در قرآن کریم؛ تهران: انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین و مقررات یاست جمهوری، ۱۳۹۱.
 ۴. بحرانی، یوسف بن احمد؛ الحدائق الناضرة؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۵ق.
 ۵. حرّ عاملی، محمدحسن؛ وسائل الشیعة؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۳۳ق.
 ۶. خمینی، سیدروح‌الله؛ تحریر الوسیلة؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۶ق.
 ۷. دیلمی، حسین بن محمد؛ إرشاد القلوب؛ بیروت: مؤسسة الأعلمی للطبوعات، ۱۳۷۱.
 ۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ قرآن؛ ج ۱، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
 ۹. طباطبایی سیدمحمدحسین؛ تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، [بی‌تا].
 ۱۰. طبرسی، فضل بن حسن؛ جوامع الجامع؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۰.

۱۱. —؛ مکارم الأخلاق؛ قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۱۲. قاضی شریعت پناهی، ابوالفضل؛ حقوق اساسی و نهادهای سیاسی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۱، قم، دارالحدیث للطباعة والنشر، ۱۴۳۰ق.
۱۴. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۱۵. محمدی ری شهری، محمد؛ حکمت نامه پیامبر اعظم ﷺ؛ قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۸۶.
۱۶. معین، محمد؛ فرهنگ معین؛ ج ۲۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر؛ آیین رحمت؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۳۸۵.
۱۸. —؛ تفسیر نور؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴.
۱۹. موسوی سبزواری، سید علی الأعلى؛ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسه أهل البيت ﷺ، ۱۴۰۹ق.
۲۰. نائینی، محمد حسین؛ مکاسب و البیع؛ قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
۲۱. نووی، یحیی بن شرف ابوزکریا؛ شروح الحدیث؛ قاهره: دارالخیر، ۱۴۱۶ق.
۲۲. الهندی، علی المتقی؛ کنز العمال؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق.